

## روسیه دوران استالین در داستان یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ اثر الکساندر ایسایویچ سالژنیتسین

جان‌اله کریمی مطهر\*

دانشیار گروه زبان و ادبیات روسی، دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۵/۰۶/۱۹، تاریخ تصویب: ۸۵/۰۷/۲۷)

### چکیده

مقاله حاضر تلاشی است در بررسی ویژگی‌های داستان یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ اثر الکساندر ایسایویچ سالژنیتسین یکی از نویسندگان برجسته نیمه قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم روسیه. داستان یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ اولین اثر نویسنده است که در سال ۱۹۶۲ در روسیه اجازه چاپ گرفت و شهرت نویسنده را به دنبال آورد. نویسنده در این داستان، موضوع جدیدی را وارد ادبیات روسیه کرد و برای اولین بار زندگی زندانیان در اردوگاه کار اجباری دوران استالین با جزئیات دقیق و مفصل به تصویر کشید. از آنجایی که نویسنده هشت سال از زندگی خود را در اردوگاه کار اجباری گذراند، در این داستان حوادث و اتفاقات یک روز از زندگی قهرمان اصلی داستان را که شخصیتی واقعی و هم‌اردوگاهی وی است، واقع‌بینانه و به تفصیل توصیف می‌کند. داستان یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ تنها توصیف شرایط بسیار دشوار اردوگاه کار اجباری نیست، بلکه در واقع بازتاب دوران سخت زندگی مردم روسیه در نیمه قرن بیستم است. قهرمان اصلی آن هم نماد شخصیت شکست‌ناپذیری است که در شرایط سخت و دشوار اجتماعی مأیوس و ناامید نمی‌شود.

واژه‌های کلیدی: سالژنیتسین، یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ، اردوگاه کار اجباری، شوخوف.

#### مقدمه

ادبیات معاصر روسیه برای خوانندگان ایرانی یک معما است. دانش و آگاهی ما از ادبیات کشور همسایه که از دیر باز با آن دارای روابط گسترده در زمینه‌های مختلف از جمله ادبی و فرهنگی بوده‌ایم، بیشتر به ادبیات قرن نوزده و اوایل قرن بیستم خلاصه می‌شود. بسیاری از دوستداران هنر و ادبیات علاقه‌مندند بدانند، ادبیات معاصر روسیه به کدام سمت و سو سوق پیدا کرده‌است. در کار حاضر داستان یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ اثر الکساندر ایسایویچ سالژنیتسین (۱۹۱۸) را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم تا بدین وسیله گام کوچکی در معرفی ویژگی‌های آثار این نویسنده برداشته باشیم.

سالژنیتسین زندگی سختی را پشت سر گذاشت. در سال ۱۹۴۲ به‌عنوان فرمانده آتشبار در جنگ روسیه با آلمان حضور داشت. در سال ۱۹۴۵ در نامه شخصی خود به‌خاطر انتقاد از لنین و استالین دستگیر و به هشت سال حبس در اردوگاه‌های کار اجباری محکوم شد. پس از گذراندن دوره حبس در زندان‌های مختلف، سالژنیتسین برای همیشه به روستایی در جنوب قزاقستان (Казакестан) تبعید شد. داستان یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ نیز در واقع انعکاس واقعیت‌های زندگی شخصی نویسنده و دیگر هم‌اردوگاهی‌های وی در دوره حبس در اردوگاه کار اجباری است. از نظر بوسلاکوا (Буслакова) "فکر اولیه نگارش این اثر به سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱، زمان حبس نویسنده در اردوگاه اکیبازتوسکی برمی‌گردد و اثر در سال ۱۹۵۹ در مدت چهل روز نوشته شده است" (بوسلاکوا ۲۰۰۳، ۳۱۲). مخالفت و ناسازگاری سالژنیتسین با حکومت وقت آن‌قدر شدید بود که او را از روسیه بیرون راندند. به همین دلیل است که "شهرت سالژنیتسین در روسیه نه به‌خاطر آثار وی، بلکه بیشتر به‌عنوان یک فرد مخالف حکومت و رانده شده به این سو و آن سو و تحت تعقیب، معروف است و سرنوشت او بسیار غم‌انگیز است" (پروورووا ۲۰۰۴، ۵۸۹). البته به همین دلیل، یعنی بخاطر مبارزه و مخالفت شدید او با حکومت شوروی است که سالژنیتسین بیش از دیگر نویسندگان معاصر روسیه مورد توجه خوانندگان و مترجمان ایران قرار گرفته، بعضی از آثارش هم به زبان فارسی برگردانده شده<sup>۱</sup> و در مطبوعات

۱- برای مثال می‌توان به ترجمه کتاب‌های مجمع‌الجزایر گولاگ (۱۳۷۸). ترجمه عبدالله توکل. نشر سروش؛ پله اول دوزخ (۱۳۷۱). ترجمه عباس رهبر. نشر قومس؛ شمعی در باد (۱۳۶۸). ترجمه ژیلاد دهخدا. نشر آسیا، بهاران؛ ما هرگز اشتباه نمی‌کنیم (۱۳۷۳). ترجمه رفیع رفیعی. نشر روایت؛ یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ (۱۳۵۰). ترجمه هوشنگ حافظی‌پور. نشر دریا و غیره اشاره کرد.

ایران نیز مقالاتی در مورد زندگی و آثار وی به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup> سالزنتسین در سال ۱۹۷۰ برنده جایزه نوبل شد، اما شخصاً موفق به دریافت آن نشد. نویسنده در سال ۱۹۷۳ به خاطر چاپ کتاب جزیره گولاگ (*ГУЛАГ Архипелаг*) در پاریس، دوباره دستگیر و زندانی شد و در "سال ۱۹۷۴ پس از محروم شدن از حقوق شهروندی شوروی، نویسنده را از روسیه اخراج کردند. او در سال ۱۹۹۴ به روسیه بازگشت و در حال حاضر به فعالیت‌های ادبی و اجتماعی خود ادامه می‌دهد" (رودین ۲۰۰۳، ۵۶۲).

### بحث و بررسی

الکساندر سالزنتسین در بین خوانندگان روسیه به نویسنده‌ای سیاسی که علیه حکومت شوروی مبارزه می‌کرد، معروف است؛ این مخالفت و درگیری او با حکومت منجر به اخراج اجباری وی از کشور شد. چاپ آثارش تقریباً نزدیک به سی سال در شوروی ممنوع بود. با چاپ داستان یک روز از زندگی *ایوان دنیسویچ* در سال ۱۹۶۲ او پا به عرصه ادبیات گذاشت و با این اثر خود نوید ظهور یک نویسنده خلاق را در اذهان پدید آورد و موجب شگفتی شد. "هیچ‌یک از آثار چاپ شده آن دوران و پس از آن، چنین بازتاب و نیروی تأثیرگذاری را در روند تاریخ کشور نداشت" (اشنیرگ ۱۹۹۴، ۲۶۱).

خواندن آثار سالزنتسین بسیار اندوه زاست، چرا که او در آثارش وضعیت اجتماعی مردم را در گذشته خیلی نزدیک به تصویر کشیده است، گذشته‌ای که با دوران ما فاصله زیادی ندارد. بسیاری از قربانیان جنایات وحشتناک آن سال‌ها که در آثارش توصیف شده‌اند، هنوز زنده‌اند؛ دردها و زخم‌هایشان حتی هنوز هم التیام نیافته است.

داستان یک روز از زندگی *ایوان دنیسویچ* اولین اثر نویسنده است که اجازه چاپ یافت و خیلی سریع توجه خوانندگان و منتقدان را به خود جلب کرد. نویسنده در این اثر، سکوت را شکست و برای اولین بار در ادبیات روسیه، درباره واقعات اردوگاه‌های کار اجباری دوران حکومت استالین لب به سخن گشود. در این داستان به زمان واقعی حوادث یعنی ژانویه ۱۹۵۱ نیز اشاره شده است. نویسنده به‌عنوان کسی که شرایط سخت زندگی در اردوگاه را تحمل کرده بود، وظیفه خود می‌دانست واقعیت‌ها را بازتاب دهد. او در این داستان، یک روز از

۱- به عنوان نمونه می‌توان به روزنامه‌های جمهوری اسلامی ایران مورخ ۱۳۸۴/۳/۱۹، شرق مورخ ۱۳۸۲/۹/۲۵، کیهان مورخ ۱۳۸۴/۳/۱۷، جام جم مورخ ۱۳۸۵/۸/۷، مجله بنخارا شماره‌های ۳۹ و ۴۰ و غیره اشاره کرد.

زندگی، افکار، احساسات و ارتباطات یکی از زندانیان اردوگاه کار اجباری به‌نام ش-۵۴۵، ایوان دنیسویچ شوخوف (Иван Денисович Шухов)، را در کنار دیگر هم‌بندانش توصیف می‌کند. نویسنده در داستان نشان می‌دهد که روابط و ارتباطات بین اشخاص براساس سلسله مراتب آنهاست و بین زندانیان، کارمندان و زندانبانان دیواری محکم و غیرقابل نفوذ برپاست. این اثر در واقع به‌گونه‌ای نمادین، بازتاب سرگذشت غم‌انگیز مردم روسیه در قرن بیستم است. ”با این‌که اردوگاه‌ها گرت‌های از ویژگی‌های دوران استالین را در برمی‌گیرند، اما نویسنده با این تصویر تیره و دلگیر زندگی اردوگاهی که ماهرانه به تصویر کشانده، نمادی از زندگی هر روزه دوره حاکمیت استالین را به‌دست می‌دهد“ (فرخفال ۱۳۶۳، ۶).

نویسنده در این داستان، زندگی قهرمان اصلی (ایوان شوخوف) یک روستایی ساده را در اردوگاه کار اجباری در کنار نمایندگان قشرهای دیگر جامعه توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که همه آن‌ها دارای شخصیت و ویژگی‌های اخلاقی متفاوت و خاص خودند: عده‌ای ضعیف و شکننده‌اند و برای زنده ماندن تن به هر خفتی می‌دهند و عده‌ای دیگر در شرایط سخت و وحشتناک، توانسته‌اند قدرت و ارزش‌های انسانی خود را حفظ کنند.

در میان شخصیت‌های داستان، تحصیل‌کرده‌ها و روشنفکران جامعه، مثل افسر نیروی دریایی و انقلابی سابق بونوسکی (Буйновский)، روشنفکر و فیلم‌ساز پایتخت سزار (Цезарь) و... نیز دیده می‌شوند که مانند قهرمان اصلی اثر بی‌گناه محکوم شده‌اند، ولی نویسنده یک دهقان ساده و روستایی را در مرکز اثر خود قرار می‌دهد و شرایط زندگی اردوگاه کار اجباری را از نگاه او واقع‌بینانه توصیف می‌کند. شاید اگر نویسنده زندگی و شرایط اردوگاه را از نگاه یک روشنفکر مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌داد، این اثر، با توجه به توصیفات و نگاه روشنفکرانه‌اش از زندگی اردوگاه کار اجباری، هرگز اجازه چاپ نمی‌یافت و از سویی دیگر، برای همه چنین طبیعی و قابل درک نبود. قهرمان اصلی داستان شخصیتی واقعی، از سربازان سابق توپخانه و هم‌رزم سالژنیتسین است که مدتی از زندگی خود را در اردوگاه کار اجباری می‌گذراند. شوخوف مردی ساده و معمولی، مثل اکثر افراد جامعه است که خیلی خوب خودش را با محیط پیرامون، حتی با شرایط دشوار و غیرانسانی سازگار می‌کند. او شخصیتی استثنایی و قهرمان، به معنی واقعی کلمه نیست. آدمی است که به زندگی سخت و به‌دور از تجمل عادت کرده و به راحتی خود را با شرایط مختلف زندگی سازگار می‌کند. او

آدم سازش کاری نیست، سازگار است و دوست دارد در هر شرایطی با هزینه خودش زندگی کند.

نویسنده در داستان یکی از روزهای سخت و دشوار زندگی با شرایط بسیار وحشتناک و غیر انسانی زندانیان را نشان می‌دهد، اما روزی را که او توصیف کرده، از نظر قهرمان اصلی اثر، یکی از روزهای خوب زندگی در تبعید به حساب می‌آید.

سالژنیتسین توجه خاصی به توصیف ویژگی‌های قهرمانان اثر دارد. شخصیت‌های داستان او در شرایط سخت غیرانسانی اردوگاه چهره انسانی خود را حفظ کردند. قهرمان اصلی داستان، ایوان دنیسویچ شوخوف کیست؟ ایوان دنیسویچ قبل از جنگ، همراه زن و دو دخترش در روستای تلپنوا (Телпенево) زندگی می‌کرد و در کلخوز<sup>۱</sup> روستا کار می‌کرد. شوخوف یکی از معمولی‌ترین شخصیت‌های اثر است؛ سرنوشت او مشابه سرنوشت میلیون‌ها نفر از مردم روسیه در قرن بیستم است. او در جنگ میهنی (جنگ آلمان با روسیه) صادقانه در دفاع از کشورش جنگید و در سال ۱۹۴۱ زخمی شد. پس از بهبودی دوباره به جبهه برگشت و اسیر نیروهای آلمان شد. ولی به شکل معجزه‌آسایی از اسارت گریخت و پس از پشت‌سر گذاشتن مشقات آوارگی در جنگل‌ها و باتلاق‌ها، به نیروی‌های خودی رسید. ماجرای اسارت او از این قرار است: "در ماه فوریه سال ۱۹۴۲ در جبهه شمال غربی، گروهانی از نیروهای روسی به محاصره آلمانی‌ها در آمدند. هواپیمایی نبود تا برایشان غذا ببرد. به چنان وضعی گرفتار شده بودند که مجبور بودند سم اسب‌های مرده را خرد کنند، بخیسانند و بخورند. مهماتشان هم تمام شده بود. یک گروه از آن‌ها در جنگل به چنگ آلمان‌ها افتادند که شوخوف هم در میان آن گروه بود. دو روز اسیر آلمان‌ها بودند، بعد پنج نفر از آن‌ها موفق به فرار شدند. از میان جنگل‌ها و مرداب‌ها گذشتند و به طور معجزه‌آسایی توانستند خود را به نیروهای خودی برسانند" (سالژنیتسین ۱۹۹۸، ۱۲۱-۱۲۰). در اینجا بود که او را به جرم خیانت دستگیر کردند و مثل خیلی از افراد بی‌گناه در دوران فشار و تبعید استالین در یکی از اردوگاه‌ها حبس کردند. وی متهم به انجام فرامین آلمان‌ها شده و به همین دلیل توانسته بود برگردد. ایوان دنیسویچ و

---

۱- کشاورزی جمعی (شرکت تعاونی دهقانان برای انجام تولیدات گروهی و بزرگ کشاورزی) که در زمان اتحاد شوروی متداول بود.

هم‌چنین بازپرس نمی‌دانستند که او چه دستوراتی را انجام داده است، و در اتهامات او به‌صورت مبهم و کلی آمده که او فرمان آلمانی‌ها را انجام داده است. البته ایوان دنیسویچ می‌دانست که اگر پای این اتهامات را امضا نکند، او را تیرباران خواهند کرد، به‌همین دلیل او زندگی در اردوگاه‌های کار اجباری و زندان‌های مخوف استالین را به‌جای مرگ پذیرفت. "در پرونده جرم شوخوف آمده بود که او به‌خاطر خیانت به وطن محکوم شده است. او خودش گفته بود، اسیر شد تا به میهنش خیانت کند. از آنجایی که وی فرمان آلمانی‌ها را انجام داده بود به وطن برگشت. اما این که چه دستوری را برای آلمان‌ها انجام داده، موضوعی بود که نه خودش از آن خبر داشت و نه بازپرس. در پرونده‌اش فقط به ذکر انجام دستور اکتفا کردند. شوخوف را در اداره آگاهی خیلی کتک زدند. برداشت شوخوف خیلی ساده بود. اگر حکم دادگاه را امضا نمی‌کرد، کلکش در جا کنده بود. اما اگر امضا می‌کرد، حداقل می‌توانست باز هم مدتی زنده بماند. پس امضا کرد" (سالزنیستین ۱۹۹۸، ۱۲۰).

همه رفتار و حرکات شوخوف حاکی از این بود که او تلاش می‌کرد ضمن حفظ ارزش‌های انسانی خود، زنده بماند. در توصیف موقعیت‌های مختلف زندگی او در اردوگاه، خواننده این مطلب را به‌خوبی درمی‌یابد. او در اداره آگاهی پرونده جرم خود را امضا کرد تا حداقل زنده بماند، چراکه براساس محاسباتش، اگر امضا نمی‌کرد، تیربارانش می‌کردند. در اردوگاه کار اجباری، هر بامداد با زنگ بیدارباش از خواب برمی‌خاست، و قبل از حضور و غیاب حدود یک ساعت و نیم وقت داشت تا در این فرصت به خودش برسد. "شوخوف هیچ‌وقت پس از زنگ بیدارباش نمی‌خوابید. همیشه با صدای آن بیدار می‌شد، او می‌دانست تا زمان خارج شدن از خوابگاه می‌تواند یک ساعت و نیم وقت را برای خود صرف کند. کسی که با زندگی اردوگاه آشناست، می‌داند که در این مدت می‌توان به چیزی رسید: با آستر کهنه دستکشی برای کسی دوخت یا... به غذاخوری رفت و ظرف‌ها را از روی میزها جمع کرد و به ظرفشویی‌ها برد و آنجا غذایی را صاحب شد... مسئله دیگر این که اگر ته ظرف چیزی مانده باشد، نمی‌توانی جلوی خودت را بگیری و به ناگزیر آن را لیس می‌زنی" (سالزنیستین ۱۹۹۸، ۸۳).

بخشی از خاطرات و افکار قهرمان اصلی داستان (ایوان شوخوف) در هنگام کار طاقت‌فرسا و طولانی در اردوگاه به زندگی‌اش در روستا مربوط می‌شود، این که خانواده‌اش

برای او بسته‌های پستی نمی‌فرستد، البته او خودش از همسرش خواسته بود که چیزی برایش نفرستد، چون می‌دانست مردم در روستاها گرسنگی‌شان کمتر از اردوگاه نیست. "زمانی که در اوست-ایژما بود زنش دو بار برایش بسته فرستاد. اما شوخوف خودش به همسرش نوشت که دیگر چیزی نفرستد، چرا که... بهتر است خوراکی‌ها را به بچه‌ها بدهد... شوخوف می‌دانست فرستادن آن بسته‌ها هزینه سنگینی دارد... اگر چه او خودش این تصمیم را گرفته بود، ولی هر بار که برای کسی از گروهش یا در خوابگاهش بسته‌ای می‌رسید (تقریباً هر روز این اتفاق می‌افتاد)، دلش می‌گرفت و اغلب هم به علل نامعلومی منتظر بسته بود" (سالژنیتسین ۱۹۹۸، ۱۵۴). البته چشم‌پوشی شوخوف از بسته‌های پستی به این دلیل بود که نمی‌خواست با کمک دیگران زندگی کند، او به خودش اعتماد داشت و می‌خواست در هر شرایطی با کار و تلاش خود زندگی کند. وقتی همسرش درباره حرفه جدید و راحت "نقاشی فرش" برایش می‌نویسد و توضیح می‌دهد کار ساده‌ای است و با این کار به راحتی می‌شود پول‌دار شد، در ادامه اضافه می‌کند در حال حاضر بسیاری از ساکنان روستایشان به این حرفه مشغول‌اند، "امیدوار است ایوان برگردد و دیگر هیچ وقت به کلخوز نرود و نقاش فرش بشود" (سالژنیتسین ۱۹۹۸، ۱۰۵). اما برای شوخوف این مطلب یعنی پذیرش کار ساده و راحت، حتی در اردوگاه کار اجباری هم قابل فهم نیست، او حتی در ذهن خود هم نمی‌تواند این پیشنهاد همسرش را بپذیرد که کار نکند و یا این که مشغول کار بسیار ساده‌ای بشود و به راحتی پول زیادی را به جیب بزند "شاید شوخوف می‌خواست این کار را تجربه کند، پول مفت را هم ببیند تا از هم‌محلّی‌های خود عقب نماند، ولی ته دلش نمی‌خواست که به چنین کاری مشغول شود. برای این کار گستاخی و دوز و کلک لازم بود... شوخوف چهل سال زمین شخم زده، نیمی از دندان‌هایش ریخته... برای او پول مفت هیچ ارزشی نداشت، و چنین احساسی حتی در او وجود نداشت. قدیمی‌ها درست گفته‌اند: نا برده رنج گنج میسر نمی‌شود. دست‌های شوخوف هنوز هم قدرت کار کردن دارند، مگر می‌شود او پس از آزادی نتواند برای خودش کار درستی پیدا کند؟" (سالژنیتسین ۱۹۹۸، ۱۰۶).

شوخوف در هر سال دو نامه از خانواده‌اش دریافت می‌کرد؛ مطالبی را که همسرش در باره وضعیت زندگی مردم روستا در نامه‌هایش می‌نوشت، بخشی از ذهن او را به هنگام کار در اردوگاه به خود مشغول می‌کرد. "سال نو ۱۹۵۱ آغاز می‌شد و شوخوف در این سال اجازه

داشت دو نامه بنویسد... خانواده او هم اجازه داشتند دو نامه برایش بفرستند. از وضعیت زندگی آنها چیز زیادی نمی‌شد فهمید... چیزی که شوخوف نمی‌توانست بفهمد این بود که زنش در نامه‌ها می‌نوشت، از زمان جنگ یک نفر هم به افراد کلخوز اضافه نشده است... نیمی از مردان پس از جنگ دیگر به خانه خود برنگشتند و آن‌هایی که برگشته بودند، دیگر کلخوز را به رسمیت نمی‌شناختند. زندگی در کلخوز، اما کار در جاهای دیگر (سالژنیتسین ۱۹۹۸، ۱۰۵-۱۰۴). همان‌طور که دیدیم درباره قهرمان اصلی داستان "این نکته تأکید می‌شود که شهر و دیار او در مدت زندانی شدنش بسیار تغییر کرده است و این‌که بازگشت به دنیای مألوف و آشنای گذشته به هیچ‌رو برای او ممکن نیست. این نیز پرت‌افتادگی اردوگاه را از زندگی واقعی بیشتر قوت می‌بخشد. بدین‌سان چشم‌انداز آینده از هر سو تیره و تار می‌نماید. آنچه قابل رؤیت است روزهایی است یکنواخت، روزهایی که بد یا خوب سپری می‌شوند، اما هیچ تفاوت عمده‌ای با یکدیگر ندارند" (فرخفال ۱۳۶۳، ۸).

اگر توصیفات، یعنی افکار و خاطرات قهرمان اصلی داستان را درباره خانواده و روستایش از داستان جدا کنیم، بقیه مطالب آن، در واقع دورنمایی از زندگی اردوگاه کار اجباری است. به نوعی می‌توان گفت که فرهنگ زندگی در اردوگاه است. در این داستان زندگی نمایندگان قشرهای مختلف جامعه در اردوگاه به تصویر کشیده شده است. برای نمونه می‌توان به روشنفکر و فیلمساز پایتخت سزار و همچنین به افسر نیروی دریایی و انقلابی سابق بویوسکی که مدتی از زندگی خود را نیز در زندان‌های دوران تزار بسر برده و نیز به آلیوشا (Алеша) که نماینده قشر مذهبی روسیه و همچنین به گوپچیک (Гопчик) نوجوان شانزده ساله و به خود شوخوف دهقان زحمت‌کش و بااراده و در کنار این زندانیان بی‌گناه، به نماینده قشر دیگر، یعنی زندانبان ولکوف<sup>۱</sup> (Волков) که اسمش نیز تداعی کننده خصلت درندگی اوست، کسی که نماد رژیم بی‌رحم کمونیستی بود، اشاره کرد. نویسنده در داستان، زندگی و کار در اردوگاه را بسیار مفصل و وصف کرده است. در شرایط بسیار سخت اردوگاه که ذهن اکثر محکوم شدگان را مشکلات تهیه غذا و سیرکردن شکم به‌خود مشغول کرده، ما بحث‌های هنری نیز شاهدیم: "سزار به آرامی گفت: نه دوست عزیز، اگر واقع‌بینانه نگاه کنیم، آیزنشتاین یک نابغه است. مگر ایوان مخوف یک شاهکار نیست؟" (سالژنیتسین ۱۹۹۸، ۱۲۹). زندانی شماره

۱- نام خانوادگی ولکوف از کلمه ولک (волк) گرفته شده و در زبان روسی به معنی گرگ است.



خ-۱۲۳، پیرمرد لاغر و استخوانی که بیست سال از عمر خود را در اردوگاه گذرانده است، با عصبانیت در پاسخ سزار گفت: "همه‌اش ادعا است... هنرنمایی زیاد، کمال بی‌هنری است... آن‌هم با آن نگرش سیاسی شرم‌آوری که می‌خواهد ظلم و استبداد یک آدم را توجیه کند. این ریشخند به خاطرات سه نسل روشنفکر روسیه است!" (سالزنیستین ۱۹۹۸، ۱۲۹).

درباره شخصیت شوخوف ذکر این نکته مهم است که پشتکار و علاقه زیاد وی به کار و تلاش، به او کمک می‌کند تا در زندگی اردوگاهی محکم و استوار بماند. او در اردوگاه هم صادفانه کار می‌کند. کار عاملی است که به ایوان شوخوف کمک می‌کند تا بتواند زنده بماند و شخصیت انسانی خود را حفظ کند. دهقان ساده سال‌های گذشته، علاوه بر این‌که آدم بسیار توانایی است، از هوش و ذکاوت بالایی هم برخوردار است، او به کمک کار و تلاش، مشکلات و شرایط سخت و طاقت‌فرسا و همچنین سرمای سوزان اردوگاه کار اجباری را فراموش می‌کند. او حتی به دوستان هم‌اردوگاهی خود نیز کمک می‌کند و به‌همین دلیل، از احترام خاصی در بین آن‌ها برخوردار است. او سعی می‌کند با توجه به توانایی‌های خود در اردوگاه دست به کارهای مختلفی بزند تا بدین‌وسیله اندکی پول در بیاورد و صرف امور روزمره خود کند.

البته فکر اولیه اثر - توصیف یک روز از زندگی قهرمان اصلی داستان - مطابق با سبک و ویژگی‌های داستان است، اما موضوع و حوادث توصیف شده در اثر آن‌قدر برای خواننده شوروی غیرمعمول و ناآشنا بود که نویسنده مجبور به پردازش مفصل آن شده و در نتیجه حجم داستان بسیار زیاد شده است.

نویسنده در داستان نشان می‌دهد زندگی در اردوگاه با همه شور و شوق‌های آشکار و پنهانش، یک زندگی است. با توجه به این‌که در اردوگاه خیلی بد و بسیار کم غذا می‌دادند، همه تلاش‌ها و مهارت زندانیان برای به‌دست آوردن سهمیه اضافی نان و سوپ بود. برای رسیدن به این مقصود باید فوق‌العاده زیرک می‌بودند و ارزش‌های والای انسانی خود را حفظ می‌کردند و گدایی هم نمی‌کردند.

نویسنده توصیفات مفصل و زیاد زندگی سراسر غم‌انگیز و دشوار زندانیان در اردوگاه را از کسی نشنیده بود، بلکه خودش در طول هشت سال حبس در زندان‌ها و اردوگاه‌های روسیه دوران استالین با همه وجود خود احساس کرد و مانند قهرمان اثر دارای شماره بود. "اتفاقاً

شماره اردوگاهی خود سالزینتسین هم گ.و. ۲۸۲ بود" (بلیک ۲۰۰۲، ۷۳۱). خواننده در این اثر، قهرمانانی مختلف با شخصیت‌هایی گوناگون را می‌بیند. این اثری شکوایه‌ای نیست، بلکه در آن به آرامی و بسیار عمیق و مفصل سرنوشت غم‌انگیز مردم به تصویر کشیده شده است. مطلب دیگری که با خواندن این اثر توجه خواننده را بلافاصله به خود جلب می‌کند، این است که هیچ‌یک از زندانیان و نگهبانان زندان اسم ندارند و فرق آنان در بین زندانیان براساس شدت و ضعف خونخواری و وحشیگری آنهاست. خود زندانیان هم اسم ندارند و با شماره نام‌گذاری شده‌اند: "از لحاظ ظاهری همه افراد گروه همان پالتوهای سیاه‌رنگ شماره‌دار را به تن داشتند، اما زیر آن پالتوها آدم‌ها با همدیگر متفاوت بودند" (سالزینتسین ۱۹۹۸، ۹۰). بدین وسیله، نویسنده نشان می‌دهد که نظام و حکومت تلاش می‌کرد آدم‌های زنده را به اجزای خودکار یک ماشین مبدل سازد.

نویسنده در این اثر، یک روز از زندگی یکی از محکومین را به تصویر می‌کشد و آن‌را در نگاه قهرمان اثر شوخوف، یک روز خوب از زندگی وی می‌نامد: "شوخوف کاملاً راضی خوابید. امروز پشت سر هم خوب آورده بود. به انفرادی نیفتاده بود. گروه آن‌ها را به مجتمع اشتراکی نفرستاده بودند. یک کاسه سوپ اضافی برای ناهار گیرش آمده بود. سرگروه گواهی انجام کار را به خوبی بسته بود. از دیواری که بالا برده بودند راضی بود. نگهبانان آن تیغه فولادی را از او نگرفته بودند. سرشب از سزار توتون خریده بود. به دردش غلبه کرد و مریض نشد" (سالزینتسین ۱۹۹۸، ۱۸۷). در ذهن خواننده این سؤال مطرح می‌شود: اگر یک روز خوب از زندگی قهرمان این چنین است، در آن‌صورت روزهای بد آن چه‌طور بودند؟ ولی از آنجایی که همه روزهای زندانیان در اردوگاه کار اجباری شبیه به هم‌اند، یعنی هر روز صبح با زنگ بیدار می‌شدند، گروهی به کار اجباری می‌رفتند، حضور و غیاب، بازرسی شبانه، راحت‌باش، ناهار و خاموشی و ... داشتند. نویسنده در واقع توانست در این اثر نه یک روز، بلکه کل زندگی قهرمان اصلی و دیگر محکومین اردوگاه را توصیف کند.

### نتیجه‌گیری

داستان یک روز از زندگی *ایوان دنیسویچ* فقط انعکاس شرایط سخت و وحشتناک زندگی اردوگاه کار اجباری نیست. ما در این داستان با شخصیت‌ها و اقشار مختلف اجتماعی آشنا می‌شویم که در شرایط سخت واکنش‌های مختلفی از خود نشان می‌دهند: یکی برای

زنده ماندن خوار و ذلیل می شود و تن به هر خفتی می دهد، دیگری با کار و تلاش ارزش ها و شخصیت انسانی خود را حفظ می کند.

گر چه شوخوف متحمل مشکلات و سختی های زیادی شده است، ولی او توانسته نیروی انسانی و روحیه آزادی و آزادی خود را حفظ کند و در بین همه زندانیان با بینش ها و دیدگاه های مختلف، از احترام خاصی برخوردار باشد و به انسانی نیکو شهره شود. هشت سال حبس، سختی ها و مشقات اردوگاه کار اجباری هم نتوانسته بود خصلت های پسندیده انسانی او را از بین ببرد. شاید به همین دلیل است که داستان سالژنیتسین با وجود توصیفات وحشتناک زندگی اردوگاه کار اجباری و انعکاس شرایط غیرانسانی زندگی زندانیان، اثری خوش بینانه است. بدین وسیله نویسنده نشان می دهد که در شرایط غیرانسانی هم می توان انسان بود.

### کتابشناسی

سالژنیتسین، الکساندر ایسایویچ. (۱۳۶۳). *یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ*. مترجم، رضا فرخفالی. تهران: نشر شرکت تهران فاریاب.

Белик, Э.В. С.В. Музычук. (2002). *Сочинения*. Ростов – на – Дону: изд. Баро-пресс.

Буслакова, Т.П. (2003). *Русская литература XX века*. М.: Высшая школа.

Нянковский, М.А. (2002). *Уроки литературы*. Ярославль: Академия развития.

Олейникова, Н.С. (2003). *Русские писатели-классики*. Минск: ИНТЕРПРЕССЕРВИС, ЭКОПЕРСПЕКТИВА.

Прозорова, Е. О. Шаповалова. (2004). *Авторские сочинения по экзаменационным темам 2004 года*. М.: ВАКА.

Родин, И.О. Т.М. Пименова. (2003). *Полный курс русской литературы*. М.: Астель.

Смолякова, Н.В. (2001). *Русская литература XIX века*. М.: Издат-школа 2000.

Агенносова, В.В. Э.Л. Безносова А.В. Леденева. (1998). *Русская литература XIX века*. М.: изд. Дрофа.

Шнейберг, Л.Я. И.В. Кондаков. (1994). *От Горького до Солженицына*. М.: Высшая школа.